

## فواید زبانی و لغوی طرب المجالس و اسم مصدر فارسی

ع. روحبخشان\*

طرب المجالس / تألیف میرحسینی سادات هروی؛ به اهتمام  
دکتر سیدعلیرضا مجتهدزاده - مشهد: ۱۳۵۲.

### چکیده

طرب المجالس کتابی است در اخلاق نظری، تألیف میرحسینی سادات هروی (۶۴۱ - ۷۱۸ ه. ق) که به اهتمام دکتر سید علیرضا مجتهدزاده به سال ۱۳۵۲ در مشهد چاپ شده است. این کتاب از لحاظ شمول بر اطلاعات اجتماعی و مسائل اخلاقی روزگار مؤلف، و نیز از نظر لغوی و زبانی، حائز اهمیت است. استفاده فراوان مؤلف از اسم مصدر، یکی از شاخصه‌های لغوی و نثری طرب المجالس است و نویسنده این گفتار، این مورد را با ذکر شواهدی از متن کتاب، مورد مذاقه قرار داده است. نیز اغلاط و بدخوانی‌های مصحح کتاب را تذکر داده، و در پایان مقاله، اسم مصدر را در فرهنگ فارسی معین بر رسیده است.

یکی از متون فارسی خواندنی، آموزنده و سودمند کتابی است به نام طرب المجالس در اخلاق نظری و عملی تألیف شخصی به نام رکن الدین حسین بن عالم بن ابی الحسن معروف به میرحسینی سادات که در حدود سال ۶۴۱ ه. ق در هرات متولد شده و در ۷۱۸ ه. درگذشته است. او مردی تحصیلکرده و جهان‌نیده بوده و چند کتاب به نظم و نثر

\* سردبیر مجله لقمان.

از خود بر جا گذاشته است که طرب المجالس از آن جمله است و «معجونى است از صورت و معنى در هم سرشته» و حاوى اطلاعات ذى قيمت از اوضاع فكرى و اخلاقى و اجتماعى آن روز و نيز نکات ارزشمند در زمينه لغت و زبان. اين کتاب در ۱۳۵۲ ش به اهتمام دکتر سيد عليرضا مجتهدزاده در مشهد به چاپ رسيده است. يکى از مشخصات و فوايد زبانى طرب المجالس استفاده نسبتاً موفور مؤلف آن از اسم مصدر است که نمونه‌هاى آن ذيلاً نقل مى‌شود.

### آفرينش

- «گفت اگر ظاهر را جنسيت نيست اما هم به نوعى نسبتي هست که در حکم آفرينش، همه از يک کارخانه‌ايم، مرا از نعمت مشاهده خود محروم مکن» (ص ۷۹).  
- «سياستِ شرع محمدى و عزت دين اسلام زياده از آن است که در اين قضيه ذکرِ عداوتِ قديم رود يا نظر بر جنسيت افتد؛ زيرا که در دايره آفرينش همه را يک حکم آمد» (۸۶).

«سبحان خالقى که ز تأثير رحمتش هر نقطه‌يى به مرکز هستى قرار يافت بر لوح آفرينش او چون قلم برفت نقش حروف بر خط تقدير بار يافت» (۱۱۰)

### آميرش

- «چون قول و فعل ايشان همه هوايى است و قوت هوا در مزاج طبيعتِ خلق، يک به يک خالى است بدین آميرش و آويرش، نور يقين که مغز ايمان است در حجاب مى‌افتد» (۴۰).

### آويرش

- «چون قول و فعل ايشان، همه هوايى است و قوت هوا در مزاج طبيعتِ خلق يک به يک خالى است بدین آميرش و آويرش، نور يقين که مغز ايمان است در حجاب مى‌افتد» (۴۰).

### انگيزش

- «مثلاً اگر مشغول اقوال رسول است... مستمعان را از مخالفت شرع و انکار علم و

بُغض اهل صلاح و استخفاف احکام دین، که همه انگیزش ابلیس است، خلاص بخشد» (۴۸).

«در وجود انسان جمله اوصاف ذمیمه... از هوا مدد یابند... زیرا که رسوم و عادات مردوده همه از تأثیر جنبش اوست و مذاهب و ادیان مختلف را واسطه انگیزش، او» (۱۶۲).

#### پوشش

«آدم صفی... به حکم خطاب "اهبطوا"... از عالم بالا در این دارِ بلا نزول کرد... و شب‌ها بر بلندی کوهی متواری می‌نشست. از بی قوتی قوت همه جز بار درختان، نی؛ و از بی کوششی پوشش به غیر برگ گیاه، نی» (۶۶ و ۶۷).

«برون آرم از طبع روشن ضمیر      یکی پاره کرباس همچون حریر...  
اگر پوشش مردم اطلس بود      مرا آن چه من بافتم بس بود» (۱۱۲).

#### جنبش

«این ملعونه [دنیا] را عادت می‌است که بسیار کهنه پیرایی کند؛ زیرا که به انواع خواهد که خودنمایی کند... از کدورتِ صحبت و تأثیر جنبش او در طینتِ هر نفسی چندان اوصاف ذمیمه و افعال قبیحه در وجود آید» (۱۷).

«این همه اختلاف و مجادله و حرب و مقاتله در میان اُمم ماضیه و قرون سابقه از جنبش اخلاق و اوصاف حادث شد» (۳۳).

«قسم اضطراری قوی تر [از قسم اختیاری] است؛ زیرا که نفس مردم را در این قسم هیچ جنبش نیست که به حَظِ خود واصل شود» (۱۳۷).

#### جوشش

«اگر واعظ مستغرق احوال است، هر آینه غلبه وقت و جوشش باطن او در معنی اثر کند چنانچه آن در صورت مؤثر است» (۴۸).

«چون آدم صفی را با حوا عقد بستند... از وصلتِ این دو - به معنی - هوا متولد شد و در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافتند» (۱۶۱).

### خارش

- «کوری چشم رافضی است هوا  
دهریان را بروت ازو پرباد  
خارش کون خارجی است هوا  
فلسفی را شده همو استاد» (۱۶۳)

### دانش

- «به دیده دانش نظر باید کرد که حق - تعالی - در شأن کدام قوم فرمود: «یا کلوا و  
یتمتعوا ویلهم الامل» (۱۰۸).  
- «در خرابات غم از دور مُدام  
دفتر دانش فرو شُسته تمام» (۳۸).

### روش

- «ذُریه او چون به تناسل و توالد در اطراف عالم منتشر شدند... اختلاف بسیار و  
تفاوت بی‌شمار در اصل روش هر طایفه‌ای ظاهر شد» (۳۲).  
- «این قوم را روشی است که در طلب جاه و منصب اختلاف و جدل را اظهار دین  
خوانند» (۴۰).  
- «هر کسی را به حسب دانش روشی است و از آن دانش صنعتی و حرفتی ظاهر  
شده که قوام معیشت همه بر آن باز بسته است» (۱۱۲).

### کوشش

- «هر جنس قوم را که در مراتب ریاست مال و منال بیش از دیگران یابند، اگر چه از  
روی عقل و خرد شنیع و مُنکر نماید، در مدح و ثنای آن باقصی الغایه والامکان کوشش  
کنند» (۴۰ و ۴۱).  
- «آدم صفی... به حُکمِ خطابِ اِهبطوا... از عالم بالا در این دارِ بلا نزول کرد... و از  
بی‌قوتی قوت همه جز بار درختان، نی؛ و از بی‌کوششی پوششی به غیر برگ گیاه، نی»  
(۶۶ و ۶۷).

### گدازش

- «جوهر روح... عروسی است در تُتُقِ عَزّتِ محجوب، قصری است طاقِ ایوانش  
فردوسِ علیین، دهلیز بارگاهش هاویه و بسجین، بزمگاهی است برای نوازش ارواح،

بوته‌یی است برای گدازش اشباح» (۹ و ۱۰).

- «از هیبت آشوب افعال آن صفات... گدازشی در حقیقت هستی آن گوهر پدید آمد» (۱۱).

- «چون از مقر اصلی به دارالملک وصلی پیوند از اثر ایشان روح در پرواز و نفس در گداز آید. بعد از گدازش او تصرف شیطان کم شدن گیرد» (۱۵۸).

### گشش

- «و حقیقت آن [حیا] از کمال مشاهده روی نماید. و آن خلعتی است که خاص مَر روح قدسی را باشد، و از ورود آن هیبت و جلال حق از پس پرده حشمت متجلی شود، دیده دل را به گوشمال انتباه از خواب غفلت برانگیزد... عقل را این حالت از ظلمت بشریت به نور فطرت گششی [؟] دهد» (۱۳۹ و ۱۴۰).

### نوازش

جوهر روح... عروسی است در تُتُق عزت محبوب، قصری است طاق ایوانش فردوس علیین، دهلیز بارگاهش هاویه و سجین، بزمگاهی است برای نوازش ارواح...» (۹ و ۱۰).

### سهوهای قلمی

البته ناگفته نماند که در تصحیح این کتاب سهل انگاری‌ها و سهوهای روی داده است که برخی از آنها نقل می‌شود:

ص ۱۹: «چون در فروختن آرد از دم او آتش حرص افروختن گیرد خرمن سوخته‌یی چند از خام طمعی در جهان سوی امل دکان سودا پختن بنا کنند». در دو نسخه دیگر که مصحح آنها را در حاشیه ذکر کرده است به جای «جهان سوی امل» که به کلی بی معنی است «چهار سوق امل» یافت می‌شود، اما جناب مصحح همان صورت غلط و بی معنی را در متن حفظ کرده است.

ص ۲۰:

«بودش امید رحمت هر دو جهان، لیک بر رأی رحمتش مگس از بخت پرپرید»  
اولاً رای (یعنی حرفِ ر) درست است نه «رأی»؛ ثانیاً آخر مصراع دوم «از بخت بد

پرید» بوده است که بر اثر بدخوانی به صورتی درآمده است که در متن دیده می‌شود و مصحح هیچ زحمتی به خود نداده است که درباره این ترکیب بی‌معنی کمی اندیشه کند. ص ۲۹: «از عالم فطرت مسافری خواهد رسید که پیران صوامع قدس را مُرید او می‌باید گشت، و از مَشیمه مشیت طفلی در وجود آمد که مفتیانِ مدارسِ اُنس را طفیل او می‌باید گشت.» کاملاً آشکاراست که در این عبارت «آید» درست است نه «آمد» که هیچ ربطی با سیاق افعال پیش و پس ندارد.

ص ۴۱:

«چنان در سرش نعره «لایجوز» به پیچد که در گنبد آواز گون»  
در این جا منظور «پیچد» است و مصحح میان بای زینت و بای حرف اضافه خلط کرده است.

ص ۴۳: «همچنان که بعد از فوت علمای حقیقی در میان هر امتی طایفه‌ای دیو مردم ظاهری شدند و خود را در لباس ایشان به عامه خلق می‌نمودند...»، که منظور مصحح از «ظاهری شدند» همان «ظاهر می‌شدند» بوده است.

ص ۴۸:

«سخن را از تکلف بر نبافند به گفتگوی "لایعنی" نه لافند»

که در اصل «نلافند» بوده و مصحح آن را به این صورت تصحیح (!) کرده است.

ص ۵۷: «و مُعین گشته که هر که را متاع دنیا جمع آمد و در دام غرور و آویخت و ظلمت ابلیس...» که البته منظور مصحح از «رو آویخت» همان «در آویخت» بوده است.

ص ۷۹: «چون دید که بی‌تردد و تحاشی متحد گشتم، و بی‌توقف و تکلف انیس‌وار پیش او شدم، گفتم بهیچ در خاطرات می‌افتد که از این مغازه موحش و خرابه ناخوش به صحرائی خرم و دلکش خامی و ساعتی در کوچه و بازار این شهر چون گلزار برآئی، گفتم...» در این عبارت صرف نظر از صورت نادرست «-ئی» به جای «-یی» در صحرائی و برآئی، سه غلط یافت می‌شود: (۱) به جای گفتم «گفت» درست است؛ (۲) مغازه در اصل مفازه یعنی بیابان بوده است. کتاب در اواخر سده هفتم هجری (حدود سال ۷۰۰ ق) نوشته شده است و حال آن که مغازه کلمه‌ای فرنگی است که در صد سال اخیر (در حدود سال ۱۳۰۰ ق) وارد زبان فارسی شده است؛ (۳) «خامی» بی‌معنی است و درست آن - به سیاق عبارت و به قیاس افعال دیگر - «خرامی» است.

ص ۸۷: «و نفسِ نفیس به حسن تدبیر و رجحان عقل و کمال و و وفور حکمت

مژین و مُهذب گشته است». و (واو) در کمال و علم زاید است، اشتباه چایی هم نیست، نتیجه بدخوانی است.

ص ۱۱۱: «حکیمی از حکمای روم حاضر بود و گفت:

گفت بعد از ثنای ایزد فرد آنک ما را بخود شناسا کرد...»

بدیهی است که «گفت» اول حشو و زاید است.

ص ۱۱۵: «این شخص ضعیف نیست به نیت بحث و مناظره آمده است»، که درست

آن «شخص ضعیف نیت به نیت» بوده است.

ص ۱۱۷: «و عاقبت همه هلاک شما به قول و فعل ایشان صادر می شود که به تخمین

و تقلید و توهّمات چند بر هم بافته اند» که وقتی که و (واو) قبل از «توهّمات» حذف

شود جمله معنی پیدا می کند.

ص ۱۱۸: «در آن مجمع از هر یک جز ذکر عظمت و کبریایی حق صورت نیندد.»

همان حکم در مورد «و» اینجا هم صادق است.

ص ۱۲۸:

«چون تراره برست حیوانی چه شناسی کمال انسانی؟»

نمونه «پیشتاز» بیماری جدانویسی کلمات مُرکب که عمداً به جان زبان فارسی

انداخته اند. اولاً تو را درست است و «ترا» غلط منشیانه دوره قاجاری است. ثانیاً

منظور از «ره بر» در اصل «رهبر» بوده است.

ص ۱۳۲: «اهل تحقیق را در بیان فروع و اصول این علم و آن سخن بسیارست

و اختلاف و اقاول بی شمار». این هم از آن «و» هاست.

ص ۱۴۳:

«گر ابلیس را هیچ شرم آمدی رگ گردنش زود نرم آمدی

حیا کردمی نفس بستی بر او کجا داغ لعنت نشستی بر او...»

در اصل «کردمی» از مصدر «کردن» نبوده بلکه «گردمی» یعنی «اگر یک دم» بوده

است.

اسم مصدر در فرهنگ فارسی معین

چندی پیش آقای علاءالدین طباطبایی در مقاله «فعل بسیط و مرکب در زبان

فارسی» (نشر دانش، س ۱۹، ش ۲، تابستان ۱۳۸۱، ص ۲۳) مطلبی نوشته بود که در

بادی امر عجیب می نمود و آن این بود که «در فارسی در حدود شصت فعل تبدیلی وجود دارد»، یعنی شمار افعالی که از آنها اسم مصدر ساخته می شود بسیار اندک است. اما وقتی که به یک فرهنگ لغت معتبر مثلاً فرهنگ فارسی معین مراجعه می کنیم و به احصای «اسم مصدر» می پردازیم درستی نسبی این قول را درمی یابیم. در واقع اسم مصدرهایی که در فرهنگ فارسی ضبط شده اند به این شرح هستند:

- آرامش، آرایش، آزمایش، آسایش، آغالش، آفرینش، آکنش، آرایش، آمرزش، آموزش، آمیزش، آویزش، آیش؛

- ارزش، افروزش، افزایش، انگیزش؛

- بارش، بالش، بخشایش، بخشش، برش، بساوش، بشولش، بودش، بینش؛

- پاشش، پالایش، پالش، پذیرش، پردازش، پرستش، پُرسش، پَرسش، پرورش،

پزش، پژولش، پژوهش، پوزش، پوشش، پیچش، پیدایش، پیرایش، پیشکش،

پیمایش، پیوندش؛

- تابش، تازش، تبش، تپش، تراوش، تلاوش؛

- جنبش، جوشش، جهش؛

- چالش، چایش، چشمش؛

- خارش، خواهش، خورش؛

- دانش، درخشش، دَمش، دهش؛

- رامش، رانش، رَمش، رنجش، رندش، روش، رویش، ریزش؛

- زایش؛

- سازش، سایش، سپارش، ستایش، سُرایش، سرزنش، سفارش، سنجش، سوزش؛

- شورش؛

- عُرش؛

- فرسایش، فروزش؛

- کاهش، کشش، کُشش، کنش، کنیش [به همان معنی]، کوبش، کوشش؛

- گدازش، گراهش، گرایش، گردش، گروش، گریزش، گزارش، گزیرش، گزینش،

گسترش، گُسلش، گشایش، گنجایش، گوارش، گُوش، گویش، گیرش؛

- لرزش، لغزش، لنگش؛

- مالش، منش؛



- نازش، نالش، نرمش، نکوهش، نگارش، نگرش، نمایش، نوازش، نیایش؛  
- واکنش، ورزش، وزش.

این صورت با احتساب مکررات و کلمات مهجور شامل ۱۲۹ اسم مصدر است که در قیاس با شمار بی حساب لغات فارسی هیچ نمی‌نماید، اما ارزش این مقوله در کاربرد پر دامنه آن و در امکان واژه‌سازی بر پایه آن است چنان که مثلاً از «دانش» ده‌ها کلمه ساخته شده است.

البته در فرهنگ فارسی بعضی از اسم مصدرها از قلم افتاده‌اند مثل پراکنش (از پراکندن)، پویش، خوانش (از خواندن) که در سال‌های اخیر به صورت یک اصطلاح زبان‌شناسی باب شده است، تنش که بار سیاسی دارد، خیزش، رزمش و رزمایش که برای «مانور» پیشنهاد شده است، رسش از مصدر رسیدن که در کشف‌المحجوب هجویری به کار رفته است، رهایش که با گشایش عنوان کتابی از ناصر خسرو است، سهش که از ابداعات احمد کسروی است، شمارش، گُشش از گشودن که در همین طرب‌المجالس به کار رفته است. و بالأخره همایش ...